

ولادیمیر پوتین کیست

- سرشناسه: پوتین، ولادیمیر ولادیمیروویچ، ۱۹۵۲ م. - Putin, Vladimir Vladimirovich
- عنوان و نام پدیدآور: ولادیمیر پوتین کیست: از «لات محله» تا رئیس جمهوری روسیه/ناتالیا گیورکیان، ناتالیا تیماکووا، اندری کالسینیکوف؛ [برگردان به انگلیسی کاترین ا. فیتس پاتریک]؛ ترجمه مؤگان صمدی. مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۱.
- مشخصات ظاهری: ۳۳۲ ص.
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۶۸-۲
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- یادداشت: عنوان اصلی: Ot pervogo litsa. English, c2000.
- موضوع: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان first person: an astonishingly frank self-portrait by Russia's president Vladimir Putin برگردانده شده است.
- عنوان دیگر: از «لات محله» تا رئیس جمهوری روسیه.
- موضوع: پوتین، ولادیمیر ولادیمیروویچ، ۱۹۵۲ م. - مصاحبه‌ها
- موضوع: Putin, Vladimir Vladimirovich -- Interviews
- موضوع: کا. گ. ب. - تاریخ
- موضوع: Soviet Union. Komitet gosudarstvennoï bezopasnosti -- History
- موضوع: رؤسای جمهور - روسیه - سرگذشته
- موضوع: Presidents -- Russia -- Biography
- موضوع: رؤسای جمهور - روسیه - مصاحبه‌ها
- موضوع: Presidents -- Russia -- Interviews
- موضوع: سازمان اطلاعاتی - روسیه شوروی - تاریخ
- موضوع: Intelligence service -- Soviet Union -- History
- موضوع: روسیه - سیاست و حکومت - ۱۹۹۱ م. -
- موضوع: -Russia (Federation) -- Politics and government -- 1991
- موضوع: روسیه شوروی - تاریخ
- موضوع: Soviet Union -- History
- موضوع: روسیه شوروی - سیاست و حکومت
- موضوع: Soviet Union -- Politics and government
- شناسه افزوده: گوورکیان، ناتالیا
- شناسه افزوده: Gevorkian, Natalia
- شناسه افزوده: تیماکووا، ناتالیا
- شناسه افزوده: Timakova, Natalia
- شناسه افزوده: کالسینیکوف، اندری ولادیمیروویچ، ۱۹۶۵ م. -
- شناسه افزوده: Kolesnikov, A. V. (Andrei Vladimirovich), 1956
- شناسه افزوده: فیتس پاتریک، کاترین ا.، ۱۹۵۶ م. -
- شناسه افزوده: Fitzpatrick, Catherine A., 1956
- شناسه افزوده: صمدی، مؤگان، ۱۳۵۰ م.، مترجم
- رده‌بندی کنگره: DK۵۱۰/۷۶۶
- رده‌بندی دیویی: ۹۴۷/۰۸۶۰۹۲
- شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۸۰۶۷۰

ولادیمیر پوتین کیست

از «لاتِ محلہ» تا رئیسِ جمہوری روسیہ

ناتالیا گیورکیان، ناتالیا تیماکووا،
آندری کالسینکوف
ترجمہ مؤگان صمدی



این کتاب ترجمه‌ای است از:
ОТ ПЕРВОГО ЛИЦА
разговора с Владимиром Путиным
Москва, Вагриус, 2000



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریه انتشارات ققنوس

ناتالیا گیورکیان، ناتالیا تیماکووا، آندری کالسینیکوف

ولادیمیر پوتین کیست

از «لاتِ محله» تاریخس جمهوری روسیه

ترجمهٔ مژگان صمدی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۱

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۶۸-۲

ISBN: 978-622-04-0468-2

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۲۵	مقدمه چاپ اول
۳۳	مقدمه مؤلفان
۳۷	۱. پسر
۳۷	«آن‌ها از گذشته خود چیزی نمی‌گفتند»
۴۳	«این نهایت آرزوی آن‌ها بود»
۴۷	۲. شاگرد مدرسه
۴۷	«من لات بودم، نه پیشاهنگ!»
۵۱	«جودو فقط یک ورزش نیست»
۵۵	«افرادی را که ابتکار عمل به خرج بدهند نمی‌پذیریم!»
۵۹	۳. دانشجو
۵۹	«قایق، ستاره‌های آسمان و کنسرو گوشت»
۶۲	«به جای نفس کشیدن خُرخر می‌کردم»
۶۵	«بالا بودن آستانه احساس خطر»
۶۸	«من حقیقت را به او گفتم»
۶۹	«اگر نمی‌خواهند بگویند به کجا، پس آن‌جا»
۷۵	۴. متخصص جوان
۷۵	«دستورالعمل مهم‌ترین قانون است»
۷۸	«عده‌ای با ویولن آمدند...»
۸۰	«به رفیق پلاتوف نگاه کنید!»

- ۸۳ «شریک زندگی پر مخاطره»
۵. **مأمور اطلاعاتی** ۹۳
- ۹۳ «یک منطقه اروپایی شرقی»
- ۹۶ «و بدون هیچ فعالیت ورزشی»
- ۹۸ «چقدر از خودشان حرف درآورده اند!»
- ۱۰۲ «سق سیاهم کار خودش را کرد!»
۶. **دموکرات** ۱۰۹
- ۱۰۹ «مأمور اطلاعاتی سابق که معنی ندارد»
- ۱۱۱ «خب، به درک!»
- ۱۱۴ «حرف دیگری نیست!»
- ۱۱۷ «میله پرچم با دستگاه جوش بریده شد»
- ۱۲۰ «او از لحاظ روحی اُفت کرد»
- ۱۲۴ «با مفهوم زیبایی آشنا شدیم، و قتش است که بند و بساطمان را جمع کنیم!»
- ۱۲۶ «با صدایی مهیب» ...
- ۱۲۸ «درد و خستگی طاقت فرسا»
- ۱۳۳ «با اسلحه بیشتر احساس آرامش می کنم»
- ۱۳۶ «خلاصه، من تصمیم گرفتم بروم»
- ۱۳۹ «سایچاک انسانی واقعی بود»
- ۱۴۲ «همه چیز به گُلی سوخت»
۷. **مأمور دولت** ۱۴۷
- ۱۴۷ «این شهر ماست»
- ۱۵۱ «سفر کردم و دیدم...»
- ۱۵۲ «بچه ها! دستتان درد نکند!»
- ۱۵۸ «من تعجب نکردم»
- ۱۶۰ «پسرک سر خود را به باد خواهد داد»
- ۱۶۵ «شامپاین را با بطری سر کشیدیم»
۸. **پدر خانواده** ۱۶۷
- ۱۶۷ «آمریکای لاتین هم بی شک جای جالبی است»
- ۱۷۰ «پس با کی باید اسکی کنم؟»
- ۱۷۴ «زنان توانا هستند و مردان فقط معروف»
- ۱۷۹ «ارتش به پادگانها برمی گردد»
- ۱۸۱ «ما که اروپایی هستیم»

- ۱۸۲ «شما هواپیما را برمی گرداندید؟»
«آنها آنجا خواهند ماند، ولی این ما هستیم که زمان و محل استقرار
- ۱۸۳ آنها را تعیین می کنیم»
- ۱۸۶ «حکومت می خواهد و می تواند»
- ۱۸۸ «حزب آفت زده»
- ۱۸۹ «هه، فکرش را بکن! دادگاه...»
- ۱۹۰ «متخصصان آگاه»
- ۱۹۲ «پول زیادی لازم نیست»
- ۱۹۳ «اصلاحات امکان پذیر»
- ۱۹۴ «پادشاه می تواند به سرنوشت مردم بیندیشد»
- ۱۹۵ «هوش سرشار!»
- ۱۹۶ «تا دیروقت ... آبجو نوشیدیم»
- ۱۹۷ «از این نوع توهمات دیگر در کار نخواهد بود»
- ۲۰۰ «سابقه بی اعتباری»
- ۲۰۲ «من خودم از همه آنها انتقاد می کنم»
- ۲۰۵ «من منصوب نکردم»
- ۲۰۶ «یک جلسه چهارنفره بود»
- ۲۰۸ «در کنار کسی که کنارش امنیت خاطر وجود دارد»
- ۲۱۰ «اینها چیزهایی فرضی اند»
- ۲۱۳ ۹. قائم مقام

مقدمه مترجم

پوتین در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بهار سال ۲۰۰۰ آن قدر ناشناخته بود که چاپ و نشر این کتاب در روسیه ضروری می نمود. شبی از شب های تابستان همان سال کسی در جمعی، که عده ای از مهمانان خارجی هم در آن حضور داشتند، از من پرسید: «راستی این پوتین کیست که رئیس جمهور روسیه شده؟» ناگهان سکوت برقرار شد و حاضران با کنجکاوی منتظر شنیدن پاسخ من بودند. نداشتن اطلاعات کافی درباره فردی که به تازگی در روسیه به قدرت رسیده بود اصلی ترین انگیزه ترجمه و چاپ این کتاب در همان سال شد. مقدمه نوشته شده برای آن چاپ منعکس کننده تصویر عمومی آن روز پوتین است که هنوز هم می تواند برای خوانندگان جالب باشد.

مسلماً پوتینی که ما در این کتاب با او آشنا می شویم همانی نیست که مسیر بیست و دو ساله حکومت بر روسیه را طی کرده و امروزه از حمایت هفتاد درصدی روس ها برخوردار است، محبوبیتی که با نظر عمومی مردم روسیه در مورد صاحب منصبان این کشور در تناقض است. نتایج یک نظرسنجی که در ژانویه ۲۰۲۲ انجام شد نشان می دهد که در افکار عمومی این کشور صاحبان قدرت نه تنها کارگشا و حامی مردم محسوب نمی شوند بلکه سومین عامل ترس و بی اعتمادی در مصاحبه شوندگان همین افراد هستند.^۱

۱. آمار استفاده شده در این نوشته برگرفته از نظرسنجی های موسسه تحلیلی یوری لوواست:
<https://www.levada.ru/en/>

علاوه بر آن، روس‌ها به سیاستمداران به شدت بی‌اعتمادند. از میان تمام نهادهای اجتماعی، احزاب سیاسی در این کشور از کمترین میزان اعتماد مردمی برخوردار هستند (حدود ۱۷٪). و از آن قابل تأمل‌تر بی‌اعتمادی روس‌ها به مراجع قانون‌گذاری است: ۷۵٪ مصاحبه‌شوندگان در ماه‌های اخیر بر این باور بودند که از طریق قانون‌گذاری در دوما و شورای‌های فدراسیون نمی‌توان چیزی را تغییر داد. این در حالی است که میزان اعتماد به پوتین در ماه‌های اخیر مرتب رو به افزایش بوده است و از ۶۱٪ در اوت ۲۰۲۱ به ۷۱٪ در فوریه ۲۰۲۲ رسیده است. در نظرسنجی انجام‌شده در پاییز ۲۰۲۱ حدود نیمی از مصاحبه‌شوندگان امیدوار بودند که پوتین بعد از سال ۲۰۲۴ همچنان رئیس‌جمهور روسیه باقی بماند.

می‌توان چنین برداشت کرد که ولادیمیر پوتین نمونه‌ایدئال یک رهبر سیاسی برای اکثر مردم آن سرزمین با آن تاریخ و فرهنگ و مذهب و طرز تفکر است. همین موقعیت برجسته پوتین بعد از دو دهه حاکمیت بر روسیه است که سؤال «ولادیمیر پوتین کیست؟» را همچنان قابل تأمل جلوه می‌دهد. امروزه پاسخ دوباره به سؤال «ولادیمیر پوتین کیست؟» ما را به شناخت بهتری از آن جامعه، فرهنگ و طرز تفکری می‌رساند که محبوب‌ترین شخصیت سیاسی‌اش ولادیمیر پوتین است. پاسخ به این سؤال درک ما را از ارزش‌های حاکم بر این ملت، ترس‌ها و دغدغه‌هایش، نگاهش نسبت به خودش، تعریفش از رهبر مطلوب و جایگاهش در برابر غرب و شرق عمیق می‌کند. بنابراین امید است چاپ مجدد این کتاب انگیزه‌ای باشد برای تأمل بیشتر و کارهای پژوهشی عمیق‌تر در این خصوص.

پوتین در آستانه هزاره سوم میلادی در شرایطی به قدرت رسید که فروپاشی در تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و ... روسیه را فرا گرفته بود و خطر تجزیه کشور را تهدید می‌کرد. توافق الیگارشی‌های روس بر سر ریاست‌جمهوری ولادیمیر پوتین، در واقع،

همچون فرستادن او به قربانگاه بود. پوتین در خاطراتش می‌گوید: «به یاد دارم که سلیزنوف [رئیس وقت دوما] آن موقع به من گفت: 'چرا آن‌ها با شما چنین کاری کرده‌اند؟ با این کار فاتحه شما را خوانده‌اند.' یعنی چنین برداشتی غالب بود که این آخر کار من است.»

پوتین اما به‌خوبی متوجه بود که نه تلاشش برای رشد اقتصادی و نه گسترش دموکراسی هیچ‌کدام به تثبیت موقعیت سیاسی‌اش در روسیه منجر نخواهد شد، بلکه برعکس، او را به تجربه شکست‌خورده دموکرات‌های دهه ۱۹۹۰ دچار خواهد کرد. در این مورد خود می‌گوید: «روزگاری فکر می‌کردم فروپاشی کشور با رشد اقتصادی و گسترش دموکراسی در دستگاه‌ها مهار خواهد شد، اما تجربه نشان داد که این‌طور نخواهد شد.» در عوض، بازبینی تاریخ روسیه، در کنار تحلیل علل شکست دموکرات‌ها، پوتین را متوجه کرد که تأکید بر حفظ تمامیت ارضی روسیه و مقابله با تجزیه آن به هر قیمتی، هرچند بسیار گران، همیشه حمایت ملت را با خود به همراه داشته است. پوتین دریافت که ماندن در قدرت در آن شرایط آشفته تنها در سایه بزرگنمایی موضوع خطر تجزیه کشور و حفظ وحدت و یکپارچگی روسیه امکان‌پذیر است، و نه رشد اقتصادی و توسعه دموکراسی. به همین دلیل سرکوب جدایی‌طلبان چین را رسالت تاریخی خود تلقی کرد. چنانچه خود می‌گوید: «به خودم می‌گفتم رسالت من، رسالت تاریخی من، به نظر باشکوه می‌رسد، رسالتی که عبارت است از حل مشکل فعلی در شمال قفقاز.» محاسبه پوتین درست بود. موفقیت او در سرکوب جدایی‌طلبان چین اولین قدم بود برای به نمایش گذاشتن پنجه‌های قوی و بی‌رحم دولت مرکزی که از دریدن و خونریزی و سرکوب هراسی نداشت. بنابراین حل بحران چین نه تنها مانع قربانی شدن پوتین شد، بلکه پایه‌های قدرت او را محکم کرد. اراده آهنین شخص اول جامعه روسیه را از تنگنای جانکاه دهه ۱۹۹۰ بیرون کشید. بنابراین حمایت از پوتین را می‌توان در واقع گریز روس‌ها

از تجربه تلخ این دهه تلقی کرد، تجربه ناموفقی که رسانه‌های رسمی روسیه از آن به عنوان پیامد اشتباهات گورباچف و نیز سیاست‌های غلط دموکراسی خواهان حاکم بر این دهه یاد می‌کنند. بنابراین عجیب نیست که گورباچف و نیز دموکرات‌های فعال دهه نود در روسیه تحت فرمان پوتین محبوب نیستند.

ده سال بعد از فروپاشی دیوار برلین، و علی‌رغم ابراز طرفداری از دموکرات‌ها، پوتین در این کتاب صادقانه می‌گوید که بابت فروپاشی شوروی و از دست رفتن مواضع قوی آن قدرت جهانی در اروپا بسیار متأسف است. پوتین، به درستی، خود را محصول کاملاً ایدئال نظام تربیتی شوروی معرفی می‌کند. او، همانند میلیون‌ها انسان رشد کرده تحت نظام شوروی، نداشته‌ها و آرزوهای خود را در مدینه فاضله‌ای که رئالیسم سوسیالیستی به تصویر می‌کشید محقق شده تلقی می‌کرد. خودش می‌گوید فقط یک مسئله بود که بیش از هر چیز دیگر او را تحت تأثیر قرار می‌داد و آن این که چگونه می‌شود با قدرت کمی، در حد توانایی یک انسان، کاری انجام داد که یک ارتش قادر به انجام دادن آن نیست. و دقیقاً به همین دلیل، نهایت آرزویش این بود که به استخدام کاگب دربیاید، چرا که در نگاه ولادیمیر نوجوان یک سرباز شجاع در جنگ سرنوشت چند انسان را تعیین می‌کند، اما او فکر می‌کرد «یک جاسوس سرنوشت هزاران انسان را تعیین می‌کند». به عبارتی، تعریف ولادیمیر نوجوان از افراد اطلاعاتی شوروی و آرزوی او برای خدمت در کاگب بر اساس تصویر بسیار ایدئال و رمانتیکی شکل گرفته بود که نظام آموزشی، سیستم هنری رئالیسم سوسیالیستی و دستگاه‌های تبلیغاتی شوروی از این افراد ارائه می‌دادند — انسان‌هایی ایدئال با توانایی‌های فوق‌طبیعی. می‌توان از ماکس اشترلیتز^۱ به عنوان سمبل رمانتیک‌ترین و موفق‌ترین جاسوس شوروی نام برد، شخصیتی که یولیان سیمونوف^۲

1. Max Stierlitz

2. Yulian Semyonovich Semyonov (1931-1993)

رمان‌نویس ژانر جاسوسی و پلیسی شوروی در دهه ۱۹۶۰ خلق کرد و هنوز هم مورد علاقه سه نسل از مردم روسیه است. با این مقدمه، نکته کلیدی در اظهارات پوتین این است که او فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ را شکست در زندگی شخصی خود تعبیر می‌کند، «شکستی مهیب»، چرا که باعث فرو ریختن آن تصویر قهرمانانه‌ای شده است که پوتین در سایه خدمت در سرویس اطلاعاتی آن نظام برای خود ساخته بود — فردی که، به گفته خودش، سرنوشت تعداد زیادی انسان را تعیین می‌کرد. بنابراین، آن‌چنان که خود می‌گوید: «در روزهای شورش [اوت ۱۹۹۱] تمام ایدئال‌ها، تمام اهدافی که به خاطر آن‌ها به کاغذ رفته بودم، نابود شد. تحمل این شکست بسیار مشکل بود.»

با فروپاشی سیاسی شوروی، پوتین در سایه دموکرات‌های تازه به قدرت رسیده در سن پترزبورگ وارد سیاست می‌شود و پتر کبیر را، به عنوان سمبل چرخش سیاسی روسیه به سوی غرب، الگوی خود معرفی می‌کند. اما او نه از لحاظ شخصیتی و نه اعتقادی به جبهه دموکرات‌ها تعلق نداشت؛ او همان افسر منضبط و فادار به آرمان‌های کاغذ بود که به گفته خودش: «دلم می‌خواست بعد از فروپاشی نظام شوروی یک چیزی جایگزینش می‌شد، در حالی که چیزی جایش را نگرفته بود و این دردناک بود.» این جمله را این‌چنین می‌توان فهمید که، با فروپاشی نظام سیاسی، آن تصویر قهرمانانه از خود شکستی مهیب خورده بود و این برای پوتین بسیار دردناک بود. انگیزه اصلی پوتین از قرار گرفتن در کنار دموکرات‌ها، و بعدها رفتن به دفتر ریاست جمهوری در مسکو، بازسازی همین تصویر قهرمانانه بود. نیاز پوتین به بازسازی تصویر قهرمانانه از خود و رسیدن به تعادل درونی در قالب نگرانی او از به هم خوردن تعادل در دنیا بیان می‌شود: «خروج شوروی از اروپای شرقی باعث به هم خوردن تعادل در دنیا خواهد شد و این مسئله عواقب ناخوشایندی در پی خواهد داشت.» بلافاصله بعد از «دردناک» خواندن فروپاشی شوروی، و نگرانی از به

هم خوردن تعادل در دنیا، پوتین به یاد اولین ملاقاتش با کیسینجر، این طرفدار واقع‌گرایی در عالم سیاسی و سیاست عملی، 'Détente'، مخالف فروپاشی کامل اقتدار شوروی و تک‌قطبی شدن جهان و گسترش ناتو در شرق اروپا می‌افتد. در یکی از سفرهای کیسینجر به روسیه، پوتین برای استقبال از او به فرودگاه سن پترزبورگ می‌رود. بین آن‌ها گفتگویی شکل می‌گیرد. آخرین جمله‌ای که پوتین از آن دیالوگ به یاد می‌آورد این است که کیسینجر وقتی از سابقه‌ام در کاغذ مطلع شد به من گفت: «همه آدم حسابی‌ها با کارهای اطلاعاتی شروع می‌کنند. من هم همین‌طور.»

بی‌تردید نیاز به بازسازی تصویر قهرمانانه از خود نقش موتور محرک پوتین را ایفا می‌کند. به همین دلیل با راهیابی به دفتر ریاست‌جمهوری در مسکو، به دنبال شکست دموکرات‌های سن پترزبورگ در انتخابات سال ۱۹۹۴، پوتین پله‌های ترقی را ظرف چند سال با سرعتی باورنکردنی طی می‌کند. در این میان، خود از پُست معاون اولی رئیس دفتر ریاست‌جمهوری به عنوان جالب‌ترین پستی که تا به حال داشته یاد می‌کند، چرا که سفر به نقاط مختلف کشور در مقام معاون اول رئیس دفتر ریاست‌جمهوری امکان آشنایی نزدیک با کشور و برقراری ارتباط مستقیم با اداره‌کنندگان مناطق مختلف را برای او ایجاد می‌کرد و به شکل‌گیری تصویری روشن از موقعیت کشور و راه‌های کنترل بر قدرت‌های محلی منجر می‌شد. به دنبال آن «شکست مهیب و دردناک» پوتین بی‌تردید به بازبینی تاریخی علل فروپاشی قدرت عظیم شوروی و راه‌های ممکن برای احیای جایگاه جهانی آن ابرقدرت می‌پرداخت. او دموکرات‌های دهه نود را ناتوان‌تر از آن می‌دید که بتوانند به سؤال تاریخی «چه باید کرد؟»^۲ مردم روسیه پاسخ دهند. از سوی دیگر، در کنار امکان آشنایی نزدیک با واقعیت روسیه و

۱. حل و فصل تشنجات سیاسی از طریق گفتگو.

۲. چه باید کرد؟ عنوان رمان معروف نیکلای چرنیشفسکی است که در سال ۱۸۶۳ نوشته شد. لنین میزان تأثیرگذاری این رمان را در روشنفکران روسیه زمان خود بسیار عمیق‌تر از افکار مارکس می‌دانست. بعدها خود او در سال ۱۹۰۲ از این عنوان برای مقاله‌اش استفاده کرد.

طرز تفکر مردم و مسئولان مناطق مختلف و تلقی آن‌ها از ویژگی‌های دولت مرکزی، تجربه کار سیاسی در دهه نود به پوتین ثابت می‌کرد که رمز محکم کردن پایه‌های قدرت در سرزمین روسیه داشتن مواضع خصمانه علیه غرب است. اولین تجربه‌اش به زمان سفر آلبرت گور،^۱ معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، به سن پترزبورگ برمی‌گشت که پوتین در یک اطلاعیه رسمی اعلام کرد که مسئولان این شهر به دلایلی از پذیرفتن یکی از کارمندان کنسولگری آمریکا خودداری می‌کنند. در پی این اقدام، طبق خاطرات ولادیمیر چوروف،^۲ رئیس کمیسیون مرکزی انتخابات روسیه، «حس احترام دیپلمات‌ها به پوتین به شدت افزایش یافت». و دومین تجربه او در سال ۱۹۹۴ در هامبورگ رخ داد؛ وقتی که لِنارت مِری،^۳ رئیس‌جمهور استونی، در جلسه عمومی «سمینار اتحادیه اروپا» با لحن تندی علیه روسیه صحبت می‌کرد، پوتین که با دیگر دیپلمات‌های روس در جلسه حاضر بود از جا بلند شد و به نشانه اعتراض سالن را ترک کرد. وزارت امور خارجه روسیه این اقدام او را تحسین کرد.

به طور خلاصه، می‌توان علت محبوبیت پوتین در میان روس‌ها را به موفقیت او در احیای استبداد دولت مرکزی، ناسیونالیسم و جلب حمایت کلیسای ارتدوکس روسیه جستجو کرد. پوتینیسم را می‌توان نظامی ناسیونالیستی نامید، همسو با تعلیمات کلیسای ارتدوکس روسیه و در راستای انتظارات تاریخی روس‌ها از حکومت و از شخص اول مملکت. نظامی که بر سه ایده استبداد، ناسیونالیسم و ارتدوکسی تأکید دارد؛ آمیختن این سه ایده طی قرن‌های متمادی به اعتقاد سرگئی اوواروف^۴ به خلق ویژگی متمایزی برای روسیه منجر گردیده و اساس نظام‌های حکومتی در این سرزمین را تشکیل داده است.

بر اساس همین تعریف از دوران حاکمیت پوتین است که تأکید او

1. Albert Gore

2. Vladimir Churov

3. Lennart Meri (1929-2006)

۴. Sergey Uvarov، اندیشمند معروف روس و رئیس آکادمی علوم روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم.

بر جایگاه خاص روسیه در شکل‌گیری تاریخ جهان، آن‌طور که روس‌ها می‌پسندند، و نقش رهبری فردی در تاریخ سیاسی این کشور قابل درک می‌شود. به عبارتی، پوتین در آن بستر فرهنگی‌ای پوتین شده است که مردمش نه به احزاب سیاسی اعتماد دارند و نه به مراجع قانون‌گذاری، بلکه اعتمادشان به شخص اول و میزان قدرت نظامی و اطلاعاتی-امنیتی اوست. در نظرسنجی‌های اخیر بیش از شصت درصد از مردم روسیه ارتش را اولین نهاد اجتماعی مورد اعتماد خود معرفی می‌کنند. میزان محبوبیت وزیر دفاع روسیه کمی کمتر از رئیس‌جمهور است (۶۹٪). بعد از پوتین و ارتش، بیشترین اعتماد مردم روسیه به نهادهای اطلاعاتی-امنیتی این کشور است (۴۵٪). به همین دلیل است که رسانه‌های رسمی روسیه، که از اعتماد ۷۰٪ جمعیت این کشور برخوردارند، از حمله ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ به خاک اوکراین به عنوان «عملیات ویژه علیه نظام فاشیستی حاکم بر اوکراین» یاد می‌کنند. به عبارتی، این نام‌گذاری بر اعتبار سه نهاد اجتماعی در جامعه روسیه استوار است که بیشترین محبوبیت را دارند: رئیس‌جمهوری که محبوب‌ترین شخصیت سیاسی این کشور است و اتفاقاً افسر سابق اطلاعاتی است، و ارتشی که مدال افتخار شکست نظام فاشیستی هیتلری در اروپا را بر سینه دارد.

اصرار پوتین، و رسانه‌های رسمی روسیه، بر فاشیست خواندن نظام حاکم بر اوکراین به عنوان راهی برای توجیه حمله به خاک آن کشور به جایگاه کلیدی این مفهوم در تاریخ قرن بیستم روسیه و ظرفیت آن برای متحد کردن روس‌ها گردِ رئیس‌جمهور و دولت مرکزی برمی‌گردد. پوتین امیدوار است که موضوع خطر فاشیسم و ضرورت مبارزه با آن، که از مهم‌ترین شعارهای دستگاه حکومتی استالین از اوایل دهه ۱۹۳۰ بود، به بازسازی اقتدار استالینی منجر شود. «عملیات ویژه علیه نظام فاشیستی» نامیدن حمله پوتین به خاک اوکراین، از یک سو نظام تحت کنترل پوتین را به دوران اقتدار استالینی متصل می‌کند و از سوی دیگر، و در ابعادی

وسیع تر، به تعریف روس‌ها از نقش ویژه سرزمینشان در سرنوشت اروپا. طبق گفته دستگاہ‌های تبلیغاتی شوروی شکست فاشیسم تنها در سایه درایت فوق‌انسانی استالین و رشادت فرزندان اتحاد شوروی ممکن شد و پیروز اصلی جنگ جهانی دوم این کشور بود.

فاشیسم از مفاهیم کلیدی در شکل‌گیری ناخودآگاه خود پوتین هم بوده است: پدر خشنش که مرتب او را کتک می‌زد در جنگ جهانی دوم به دست فاشیست‌ها معلول و ازکارافتاده شده بود. در دوران محاصره لنینگراد فاشیست‌ها دو بار مادرش را تا پای مرگ برده و او فرزند خردسالش را در آن دوران از دست داده بود. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که کودکی و نوجوانی ولادیمیر در آن سپری می‌شد پیروزی بر فاشیسم در جنگ جهانی دوم نه تنها اصلی‌ترین موضوع دوره‌می‌های خانوادگی و دوستانه، بلکه اصلی‌ترین سوژه برای تولید محصولات فرهنگی و هنری شوروی بود. آرزوی ولادیمیر نوجوان دقیقاً منعکس‌کننده فضای حاکم بر جامعه آن زمان است.

به دلیل تأثیرپذیری بنیادی نظام استالینی از میراث فرهنگی روسیه، پیروزی بر فاشیسم نه اتفاقی جدید بلکه در ادامه تحقق همان رسالت تاریخی روسیه ارتدوکس برای نجات غرب و هدایت آن به سوی رستگاری تلقی می‌شد. به این ترتیب، پیروزی بر فاشیسم چیزی نبود الا حلقه‌ای جدید از زنجیره «مأموریت تاریخی روسیه برای نجات بشر» و در ادامه مقاومت در برابر مغول‌ها و جلوگیری از بسط نفوذشان به غرب و نیز پیروزی بر ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم.

روس‌های ارتدوکس از زمان سقوط امپراتوری روم شرقی (بیزانس) در قرن پانزدهم بر این باور بودند که آن‌ها وارثان حقیقی عیسی مسیح هستند و مسئولیت نجات بشر و آشنا کردن انسان‌ها با مفهوم حقیقت بر عهده آنان است.^۱ آن‌ها مسکو را روم سوم می‌خواندند و روسیه و

1. Berdyaev, N, *The Russian Idea* (Nabu Press, 2011).

پایتختش را مقدس^۱. این باور مذهبی باعث شد روس‌های ارتدوکس طی چندین قرن خود را همواره جدای از دنیای غرب و برتر از پیروان دیگر فرقه‌های مسیحیت در این سرزمین‌ها بدانند. این اندیشه نه تنها در میان کلیسا و عوام، بلکه در بین متفکران روس هم طرفداران فراوانی داشت. چنان‌که اسلاوفیل‌ها، که بزرگ‌ترین جریان فکری قرن نوزدهم روسیه را تشکیل می‌دادند، به این باور مذهبی کاملاً ایمان داشتند. مثلاً داستایفسکی معتقد بود که سرنوشت اروپا را در نهایت روس‌ها تعیین خواهند کرد. او می‌نوشت روس‌ها باید باور کنند که نجات دنیا فقط به دست آنان است، چرا که این خواست الهی است که وظیفه متحد کردن تمامی ملل جهان و هدایت آنان به سوی هدف نهایی بر عهده روس‌ها باشد.^۲

توجه به این باور مذهبی در کلیسای ارتدوکس روسیه از این لحاظ بااهمیت است که اساس هویت ملی روس‌ها را تشکیل داده است. به عبارتی، هویت ملی روس‌ها بر هویت مذهبی آنان استوار است. بنابراین به طور تاریخی حفظ تمامیت ارضی روسیه، حمایت بی‌چون و چرا از دولت مرکزی و مقابله با هر نوع فرقه‌گرایی، چه از سوی کلیسا (اصلی‌ترین نهاد اجتماعی تا انقلاب ۱۹۱۷) و چه حکومت‌ها، به شدت تبلیغ می‌شده است. حاکمانی که بر این هویت ملی-مذهبی روسی تأکید داشته و در برابر غرب می‌ایستاده‌اند و بر وسعت مرزهای روسیه و اقتدار آن می‌افزوده‌اند همواره نزد کلیسا و مردم از محبوبیت و احترام بسیاری برخوردار بوده‌اند. پوتین که به بازسازی قدرت شوروی می‌اندیشد خوب می‌داند که اوج شکوفایی شوروی در دوران حکومت ناسیونالیستی استالین بوده است. استالین نیز در اواسط دهه سوم قرن بیستم زمانی به قدرت رسید که روسیه از هم گسیخته و در آستانه فروپاشی مطلق بود. استالین، که

1. Mikhail Agursky, *The Third Rome: National Bolshevism in the USSR* (London: Westview Press, 1987).

2. Gorskii, V. (1970). "Russkii messianizm i novoe natsional'noe soznanie", *Vestnik R. Kh. D.*, no. 97. Available at: URL:file:///C:/Users/aryan/Downloads/1970%20%C2%B93%20(97).pdf

با طرح سیاست سوسیالیسم در کشور تمام مسئولیت برقراری حکومت پرولتاریای جهانی را بر عهده مردم شوروی می‌دید، به‌خوبی می‌فهمید که برای بسیج ملت و ایستادگی در راهی چنین سخت به اندیشه‌ای بس ریشه‌دارتر از ایدئولوژی پرولتاریای جهانی نیاز دارد.^۱ چنین بود که میراث تاریخی-فرهنگی روسیه مورد توجه خاص استالین قرار گرفت. پوتین به‌خوبی می‌داند که ارتقای سطح تمایلات وطن‌پرستانه، وحدت ملی و وفاداری به استالین از اوایل دهه ۱۹۳۰ مدیون احیای میراث مذهبی-تاریخی روسیه بر اساس نظام بلشویسم ناسیونالیستی^۲ بود. تأکید فراوان استالین بر رابطه سنتی مردم روسیه با حکومت از نشانه‌های بازسازی این میراث است. مثلاً او می‌گفت: «فراموش نکنید ما در روسیه زندگی می‌کنیم، یعنی سرزمین تزارها. مردم روسیه ترجیح می‌دهند یک فرد در رأس حکومت باشد؛ آن‌ها تزار می‌خواهند.»^۳ در سایه همین تأثیرپذیری بنیادی استالینسم از میراث مذهبی-تاریخی روسیه بود که نه تنها روس‌ها بلکه کلیسای ارتدوکس قدرت و شکوه شوروی را تحسین می‌کرد، او را می‌ستود و رسالت اتحاد شوروی در متحد کردن پرولتاریای جهانی را در ادامه ارزش‌ها و رسالت تاریخی روسیه ارتدوکسی برای نجات بشر تلقی می‌کرد. چرا که علی‌رغم مبارزه با کلیسا و میراث مذهبی در ابتدای تشکیل حکومت شوروی، از اواخر دهه ۱۹۳۰، به‌خصوص با شروع جنگ جهانی دوم، رابطه کلیسا و استالین مستحکم شده بود و بر میراث ارتدوکس روسی به عنوان پشتوانه‌ای معنوی برای مقاومت مردم در برابر فاشیسم تأکید فراوان می‌شد. کلیسا استالین را منتخب مشیت الهی برای هدایت وطن به سوی

1. Tucker Robert C., *Stalin in Power: The Revolution from Above, 1928-1941* (W. W. Norton & Company, 1992).

2. Clark, Katerina., *The Soviet Novel: History as Ritual* (Indiana University Press, 2000). Also see Brandenberger D. L. & Dubrovsky A. M., "The People Need a Tsar": The Emergence of National Bolshevism as Stalinist Ideology, 1931-1941" *Europe-Asia Studies*. Vol. 50, 1998, No. 5.

3. "Marksizm i natsional'nyi vopros" in *Sochineniya*, vol. 2, p 304.

آبادانی و شکوه می‌نامید؛ انسانی که در راه تحقق صلح جهانی زجر می‌کشد.^۱ توصیف کلیسا از استالین، به عنوان فرد برگزیده مشیت الهی، از اوصاف کلیسا برای تزارهای روسی بود. در این تفسیر، حاکم (رهبر) فردی است که خود را وقف روسیه می‌کند، روسیه‌ای که مقدس است و مسئولیت تاریخی خطیری بر عهده دارد. تعریف کلیسای ارتدوکس از رابطه حاکم و ملت هم متأثر از همان مأموریت الهی‌ای است که برای این سرزمین و ملتش قایل است: وظیفه ملت همانا حمایت بی‌قید و شرط و پیروی بی‌چون و چرا از حاکم است. چرا که رهبر به تنهایی قادر به تحقق آن وظیفه مقدس تاریخی روسیه نیست. از نظر کلیسای ارتدوکس وظیفه از جان گذاشتن در راه رهبر و سرزمین مقدس روسیه موهبتی است الهی که به روس‌ها به عنوان ملتی منتخب اعطا شده است.^۲

در بیست و دو سال گذشته، استالین تنها شخصیت سیاسی دوران شوروی بوده است که به پاس خدماتش به کلیسا از سوی این نهاد اجتماعی روسی فراوان ستایش شده، شمایل‌هایی از او در بعضی کلیساها نصب گردیده و بر سر قرار دادن نامش در لیست محدود قدیسان کلیسای ارتدوکس گفتگوها شده است. توجه و احترام کلیسای ارتدوکس روسیه به استالین از زمان به قدرت رسیدن پوتین نشان‌دهنده این واقعیت است که حفظ هویت منسجم ملی-مذهبی و بسط تمامیت ارضی روسیه برای این نهاد اجتماعی روسی از چنان اهمیتی برخوردار است که کشتن میلیون‌ها انسان به دست استالین در برابرش نادیده گرفته می‌شود.

استالین در دوران حاکمیت پوتین نه تنها مورد احترام کلیسای ارتدوکس روسیه بوده است، بلکه نتایج نظرسنجی‌های مختلف در سال‌های اخیر نشان می‌دهند که او در ردیف شخصیت‌های تاریخی مورد علاقه و احترام خاص روس‌ها هم قرار دارد.

1. Patriarch Aleksii, *Slova I rechi*, I, 206, as quoted in Yakunin, G., "Moskovskaia", RV, No. 2 (1978), p 113.

2. Cherniavsky, Michael, *Tsar and People: Studies in Russian Myths* (Literary Licensing, LLC, 2011).

قابل بودن نقشی بسیار مثبت برای استالین و مفتخر بودن به دوران حکومتش تنها نقطه اشتراک میان کلیسای ارتدوکس و اکثریت روس‌ها نیست. نظرسنجی‌های انجام‌شده در ژانویه ۲۰۲۲ نشان‌دهنده جایگاه عمیق هویت مذهبی و کلیسا در میان روس‌هاست. بیشترین اعتماد روس‌ها بعد از سه نهاد ارتش، ریاست جمهوری و نهادهای اطلاعاتی امنیتی به کلیسا و سازمان‌های مذهبی است، یعنی (۴۵٪). نیمی از مردم روسیه خود را مذهبی می‌نامند. بی‌تردید ارتدوکس بودن همچنان اساس هویت ملی روس‌ها را تشکیل می‌دهد.

به دلیل نقش بنیادی میراث مذهبی-تاریخی روسیه در شکوفایی نظام استالینی، محبوبیت استالین در جامعه و کلیسا، و جایگاه همچنان محکم هویت مذهبی در شکل‌گیری هویت ملی روس‌هاست که سیاست‌های پوتین در بیست و دو سال گذشته بر اولویت‌های تاریخی روسیه در قرون اخیر تأکید دارد، که عبارت‌اند از: حفظ تمامیت ارضی روسیه، بسط مرزهای آن در صورت امکان، مقابله با ارزش‌های غربی، حفظ و ارتقای وحدت ملی با تأکید بر هویت روسی و تحکیم رابطه ملت با دولت مرکزی قوی به رهبری فردی مقتدر. اگرچه پوتین در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ قرار دارد، او در این کتاب هنوز جرئت ندارد چیزی بیشتر از آرزوی دوران نوجوانی را در سر بپروراند، هنوز هم قابلیت خود را تغییر سرنوشت هزاران انسان می‌داند و نه ده‌ها میلیون، اما چه خودش و چه همسرش و همکاران و دوستانش بارها بر خاص بودن او از لحاظ شخصیتی و به عنوان کسی که همه به او نیاز دارند تأکید می‌کنند. تسلط کامل پوتین بر سیستم امنیتی روسیه طی بیست و دو سال گذشته باعث شده او بتواند شخصیت واقعی خود و نزدیکانش، روابط، دارایی‌ها و دیدگاه‌ها و اعتقادات واقعی‌اش را در هاله‌ای از رمز و راز قرار دهد، و با الهام از هنر رئالیسم سوسیالیستی حاکم بر دوران شوروی، از خود اسطوره‌ای تحسین‌برانگیز در ذهن عوام بسازد. تصویری که رسانه‌های رسمی روسیه از پوتین ارائه می‌دهند تفاوت چندانی با

بیوگرافی‌های خلق‌شده برای رهبران بلشویک از جمله لنین و استالین ندارد — انسانی با توانایی‌های فوق‌بشری که در سلامت کامل جسمی و روانی قرار دارد و بی‌نقص، شکست‌ناپذیر و خستگی‌ناپذیر است.

تحقق اولویت‌های مورد نظر پوتین به طور تاریخی در روسیه با محدود کردن آزادی‌های فردی همراه بوده است، چرا که هر اندیشه‌ای غیر از اندیشه ارتدوکسی-ناسیونالیستی روسی به فرقه‌گرایی منتهی خواهد شد و در نتیجه وحدت میان روس‌ها و یکپارچگی روسیه را زایل خواهد کرد. به همین دلیل همواره فعالیت احزاب و سازمان‌های مستقل و رسانه‌های آزاد و جنبش‌های مدنی به شدت تحت کنترل بوده است. در نتیجه، منافع ملی در سیاست‌های داخلی و خارجی روسیه همواره از سوی خود حکومت‌های مرکزی روسیه تعریف شده، بی‌آن‌که امکان نقد و تحلیل آن در جامعه وجود داشته باشد. بنابراین منافع نظام‌ها در بسیاری از موارد جایگزین منافع ملی شده است. در عین حال، انتقاد از سیاست‌های نظام به مثابه تهدید منافع روسیه، توطئه دشمنان علیه این سرزمین، ملت و وحدت ملی تلقی شده و سرکوب آن تأیید عموم مردم را با خود داشته است.

کلیسا، همچون اکثر مردم، دموکراسی غربی و آزادی فردی را رقیبی برای رسالت تاریخی روسیه می‌داند. نه کلیسا و نه عامه مردم به رهبری متمرکز و مقتدرانه فردی ایرادی اساسی وارد نمی‌بینند و دغدغه‌هایی همچون محدودیت آزادی بیان برای آنان نامفهوم است. مثلاً، در نظرسنجی انجام‌شده در نوامبر ۲۰۲۱ در پاسخ به سؤال «آیا می‌دانید که امسال دولت تلویزیون دزهد^۱ و مدوزا^۲ را همراه با سایر سازمان‌های رسانه‌ای مستقل به عنوان عاملان و دست‌نشانندگان خارجی‌ها اعلام کرده است؟» ۱۵٪ از مصاحبه‌شوندگان گفته‌اند از موضوع مطلع بوده‌اند. ۱۹٪ گفته‌اند که چیزهایی شنیده‌اند و ۶۵٪ اصلاً چیزی در این مورد نشنیده‌اند. ۱۱٪ مصاحبه‌شوندگان از این تصمیم دولت حمایت کرده‌اند. ۱۹٪ گفته‌اند که از این تصمیم حمایت نمی‌کنند و ۶۶٪ از مصاحبه‌شوندگان کاملاً بی‌اعتنا

1. Dozhd

2. Meduzh

بوده‌اند. درصد افراد بی‌اعتنا نسبت به ممنوعیت فعالیت رسانه‌های آزاد با درصد استقبال از رسانه‌های دولتی، میزان محبوبیت رئیس‌جمهور و میزان حمایت از ارتش به‌وضوح هماهنگ است.

بنابراین می‌توان گفت پوتین در احیای تصویر مقتدرانه مورد پسند روس‌ها از دولت مرکزی و حاکمی مستبد و وفادار به ارزش‌های کلیسای ارتدوکس و رسالت تاریخی روسیه موفق بوده است. به این ترتیب عصر پوتینیسم را می‌توان دوره‌ای جدید از احیای ایده برتری معنوی انسان روس نسبت به پیروان دیگر فرقه‌های مسیحیت و احیای افسانه رسالت تاریخی نجات بشر به دست روس‌های ارتدوکس در آن سرزمین دانست؛ دو افسانه‌ای که زیربنای هویت ملی-مذهبی روس‌ها را تشکیل داده و هر از چند گاهی در سایه رهبری فردی مقتدر در روسیه احیا می‌شود.

مژگان صمدی

بهار ۱۴۰۱

مقدمهٔ چاپ اول

مردم اتحاد شوروی که تحتِ نظامِ شدیداً استبدادی شاهد اعدام هزاران هزار مرد و زن روشنفکر، آزادی‌خواه و عدالت‌جو طی هفتاد سال بودند؛ کسانی که بیرون از چهاردیواری خانه کمترین احساس امنیتی نداشتند و در محل کار، اجتماعات، در جمع دوستان و آشنایان نقاب بر چهره و مُهر بر دهان خود می‌زدند و تنها در پنهان‌ترین پستوی آشپزخانه‌ها و در جمع مطمئن‌ترین نزدیکان به خود اجازه می‌دادند در مورد مسائل پیرامون خود صحبت کنند، شهروندانی که هر روز ماشین‌وار به سر کار می‌رفتند و پس از کار زنبیل به دست برای تهیهٔ حداقلِ احتیاجاتِ یک زندگی ساده از این مغازه به آن مغازه می‌دویدند و ساعت‌ها در صف‌های طولانی می‌ایستادند و مرتب شعار زنده باد... و مرده باد... می‌شنیدند، در سال‌های پایانی دههٔ ۱۹۸۰ شاهد تحولاتی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... بودند.

آزادی نسبی مطبوعات و رادیو و تلویزیون بیان پاره‌ای از خواسته‌های مردم را ممکن می‌ساخت. مردم، خسته از نظامِ توتالیتر، آزادی می‌خواستند. گورباچف، آخرین دبیرکل حزب کمونیست و رهبر اتحاد شوروی، خطر را حس کرده بود. او آن‌قدر هشپاری داشت که چشم بر این واقعیت تلخ نبندد که پایه‌های «کاخ عظیم اتحاد شوروی» را موریانه‌های ایدئولوژی خورده‌اند. او نمی‌خواست عبارت «نظام بالندهٔ سوسیالیستی» به بایگانی

تاریخ سپرده شود. او خود را موظف می‌دانست که این «کاخ» را از فروریختن نجات دهد. اما چطور؟ گورباچف اصلاحات را راهی می‌دید برای نجات اتحاد شوروی از فروپاشی.

شاید بتوان از گورباچف به عنوان بدشانس‌ترین سیاستمدار تاریخ شوروی نام برد؛ از یک طرف کمونیست‌های متعصب او را به اصلاح‌طلبی متهم می‌کردند و معتقد بودند راهی که او در پیش گرفته به ویرانی این اتحاد منجر خواهد شد، و از طرف دیگر، دموکرات‌ها او را متحجری می‌دانستند که جلو حرکت قطار اصلاحات را گرفته است. گورباچف، که هم خواهان حفظ اتحاد شوروی بود و هم به لزوم اصلاحات اعتقاد داشت، در پیچ و خم بحث‌های تئوریک گم شده بود؛ بایست لزوم ایجاد اصلاحات را به متعصبان کمونیست ثابت می‌کرد و لزوم حفظ اتحاد شوروی را به دموکرات‌های عجولی که می‌خواستند ره صدساله را یک‌شبه طی کنند. اما گورباچف نمی‌دانست که حداقل با نیم‌قرن تأخیر در تاریخ شوروی ظهور کرده است. او برای حفظ این «کاخ» از فروپاشی به زمان احتیاج داشت، زمانی که از دست رفته بود.

در این میان یلتسین با شخصیتی جذاب و عامه‌پسند به میدان آمد و خواب را از چشمان گورباچف ربود. او که رئیس مجلس فدراسیون روسیه بود در اولین انتخابات ریاست‌جمهوری روسیه با بیش از چهل و پنج میلیون رأی رئیس‌جمهور روسیه شد و گورباچف در طی انتخاباتی به عنوان اولین و آخرین رئیس‌جمهوری اتحاد شوروی انتخاب شد. اختلاف بین دو جبهه بالا گرفت. علاوه بر آن، تحرکاتی با هدف کسب استقلال از دولت مرکزی در مناطق مختلف شوروی نامنی و بی‌ثباتی ایجاد می‌کرد. جنگ آذربایجان و ارمنستان نیز مزید بر علت بود. اگرچه مردم شوروی در یک همه‌پرسی به تداوم اتحاد شوروی رأی داده بودند، در ۱۸ اوت ۱۹۹۱ هنگامی که گورباچف در شبه‌جزیره کریمه مشغول گذراندن تعطیلات تابستانی بود، جمعی از سران حزب

کمونیست از جمله معاون اول گورباچف، رئیس مجلس اتحاد شوروی، رئیس کاگب، وزیر دفاع و وزیر کشور کابینهٔ گورباچف دست به کودتا زدند و گورباچف را در ویلای محل اقامتش محاصره کردند.

اعضای دولت و مجلس فدراسیون روسیه در «بلیدم»^۱ جمع شده بودند و هر لحظه منتظر حملهٔ نیروهای کودتاگر بودند. مردم در میدان «مانژ»^۲ جمع شدند و سپس برای دفاع از اعضای دولت و مجلس منتخب خویش به سوی «بلیدم» به راه افتادند. تانک‌ها وارد مسکو شدند. مردم در خیابان‌های منتهی به «بلیدم» موانعی در برابر تانک‌ها ساخته بودند. شب ۱۹ اوت همه با دلواپسی به رادیوهای خارجی گوش سپرده و نگران حادثه‌ای شوم بودند — در هم شکستن امیدهای نوپا.

اما نه آن شب و نه روزهای بعد هیچ اتفاق خاصی نیفتاد. کودتاگران بسیار کند و ناهماهنگ عمل کردند و همین امر مانع موفقیت عملیات آن‌ها شد. بعضی از واحدهای نظامی به یلتسین پیوستند و گروهی اعلام بی‌طرفی کردند. عملیاتی پراکنده انجام شد که با مقاومت مردم و جان باختن تعدادی خنثی شد. دراز کشیدن مردم در برابر خودروهای نظامی نمونه‌ای از مقاومت مردمی در برابر کودتا بود. یلتسین به عنوان رئیس‌جمهور روسیه در غیاب گورباچف، حرکت کودتاگران را غیرقانونی اعلام کرد و با استفاده از این فرصت، اختیار امور را به دست گرفت. گورباچف به مسکو بازگشت. کودتاگران دستگیر شدند. حکم توقف فعالیت حزب کمونیست شوروی از طرف یلتسین صادر شد. گایدِر،^۳ یکی از معروف‌ترین چهره‌های اصلاح‌طلب، نخست‌وزیر شد. کاگب صلابت خود را از دست داد، تا آن‌جا که عده‌ای خواهان فاش شدن اسناد محرمانهٔ آن شدند. باکاتین^۴ به ریاست این سازمان منصوب شد و در اقدامی غیرقابل باور نقشهٔ گوشی‌های استراق‌سمع تعبیه‌شده در سفارت آمریکا در مسکو را در اختیار مقامات آمریکایی قرار داد.

1. Russian Federation Government House 2. Manege 3. Yegor Gaidar (1956-2009)
4. Vadim Bakatin

خصوصی سازی آغاز شد. تورم با رشدی سرسام‌آور روسیه را با «مواهب» نظام سرمایه‌داری آشنا می‌ساخت. رشد تورم مردم را حیران می‌کرد. ارزش روبل هر روز کاهش و قیمت کالاها هر روز افزایش می‌یافت. طی اولین دوره ریاست جمهوری، سیاستمداران نوکیسه کم‌کم اطراف یلتسین گرد آمدند و، تحت عنوان دموکرات، امتیازات کمونیست‌ها را به خود اختصاص دادند. کهولت سن، بیماری مزمنی که از ویژگی‌های یلتسین از دوران کودکی بود و علاقه فراوان به نوشیدن الکل او را از واقعیت جامعه و مشکلاتش دور کرد و به گوشه ویلاها و آسایشگاه‌ها و بیمارستان‌ها کشاند. بحث در مورد تأثیرپذیری رئیس‌جمهور از خانواده‌اش و همدستی خانواده‌اش با الیگارشی‌های نوکیسه بالا گرفت. تاتیانا، دختر یلتسین، در ابتدا از مدافعان آناتولی چوبایس بود و با مطرح شدن طرح خصوصی‌سازی چوبایس وارد بازار شد. کمی بعد بیروفسکی جای ویژه‌ای در میان دوستان تاتیانا پیدا کرد. او، که ریاضیدانی خلاق و باهوش بود و در گوشه انستیتوی تحقیقات ریاضی سرگرم پژوهش، زودتر از خیلی‌ها فهمید که زمان پولدار شدن فرا رسیده است. او با فروش نتیجه یکی از تحقیقات مهمش به ثروت رسید. سرمایه‌اش را در کار خرید و فروش اتومبیل به کار گرفت و با تأسیس یک شرکت سهامی، به عنوان راه‌اندازی یک کارخانه خودروسازی، به جمع‌آوری پس‌اندازهای اندک مردم پرداخت. پس از مدتی شرکت منحل و طبیعتاً سرمایه‌های گردآمده بالا کشیده شد. با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ شرکت‌هایی از این دست فراوان شدند که بی‌اغراق تمام آن‌ها با بالا کشیدن سرمایه‌های مردم به ثروت‌های بادآورده دست یافتند.

بیروفسکی و شرکایش، از جمله ولوشین، که حالا تجار معروفی بودند برای رسیدن به ثروت و قدرت بیشتر بایست وارد سیاست می‌شدند. بیروفسکی نماینده دوما شد و تجارت، که علاقه مشترک او و دختر یلتسین بود، او را به کرملین نزدیک‌تر کرد. و در کنار آبراموویچ

که او هم نماینده دوما بود و در زمینه نفتی فعالیت می کرد و ولوشین که رئیس دفتر رئیس جمهور بود و عده ای دیگر با تشکیل حلقه ای در اطراف خانواده یلتسین اداره امور کشور را به دست گرفتند.

جنگ اول چچن ۱۹۹۵-۱۹۹۶ تلفات سنگینی به روس ها تحمیل کرد و به احساس حقارت و ناتوانی در آن ها دامن زد. خصوصاً آن که چچن ها با آدم ربایی، بمب گذاری، قاچاق مواد مخدر و اسلحه باعث ایجاد ناامنی و بی ثباتی در مناطق مختلف روسیه می شدند. شایعه حمایت بعضی از سیاستمداران از جدایی طلبان چچن خشم مردم را برمی انگیزت. یلتسین که در تنگنا قرار گرفته بود مرتب نخست وزیر عوض می کرد تا آن که ولادیمیر پوتین نخست وزیر شد.

پوتین که افسر کاگب بود از سال ۱۹۹۰ به جبهه دموکرات ها پیوسته و در شهرداری زادگاهش، سن پترزبورگ، در کنار دموکرات محبوبش سابچاک به فعالیت پرداخته و با شکست سابچاک در انتخابات شهرداری در سال ۱۹۹۴ از سیاست دور شده بود. همشهری های پوتین در مسکو او را فراموش نکرده بودند و در سال ۱۹۹۷ پای او را به جمع سیاستمداران مسکو باز کرده بودند. پوتین در مدت کوتاهی پله های ترقی را با شتاب طی کرد تا به مقام نخست وزیری رسید. او در دوره دوم جنگ چچن در سال ۱۹۹۹ توانست احساس رضایت، خشنودی و عزت نفس را به روس های تحقیر شده برگرداند. پوتین که جنگ را جدی گرفته بود هوشیارانه با تغییر تاکتیک های نظامی از تلفات زیاد نیروهای روسی جلوگیری و اعتماد مردم را به خود جلب کرد.

یلتسین، که در سال ۱۹۹۱ رهبر خستگی ناپذیر، جسور و پرانرژی دموکرات های روسیه بود، در آخرین روزهای سال ۱۹۹۹ در حالی که هنوز سه ماهی تا پایان دوران ریاست جمهوری اش باقی بود، نقطه پایانی بر کارنامه سیاسی خود نهاد. او، خسته از فرصت طلبانی که خانواده اش را احاطه کرده بودند، زیر بار شایعات راست و دروغی که در مورد

نزدیکانش بر سر زبان‌ها بود، دلزده از سیاست‌پیشگانی که هم‌پالگی با رئیس‌جمهور آن‌ها را به اهدافشان می‌رساند، خسته از انتقاد خیرخواهان و کرنش کاسه‌لیسان، تصمیم به ترک قدرت گرفت. یلتسین آرزو داشت همچون یک قهرمانِ پیروز صحنهٔ سیاست را ترک کند. ولی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روسیهٔ پس از پرسترویکا این امکان را به یلتسین نمی‌داد. جنگ اول چچن آخرین امیدها را برای تحقق آرزوی او بر باد داده بود و اگر جنگ دوم افتخاری به همراه داشت، از آن پوتین شد. بوریس نیکولایویچ که احساس کرده بود این تازه از راه رسیدهٔ جدی، صبور، منظم و لجوج همان کسی است که روسیهٔ امروز احتیاج دارد، بر آن شد موقعیتی فراهم آورد تا او بتواند در انتخاباتِ آتی ریاست‌جمهوری بر رقبایی همچون زوگانف پیروز شود. یلتسین مطمئن بود که اگر پوتین قدرت را به دست بگیرد، امور کشور را بر همه‌چیز و از آن جمله اثبات شایعاتی که در مورد او و خانواده‌اش بر سر زبان‌هاست ترجیح خواهد داد. سخنرانی یلتسین به مناسبت سال نو (۲۰۰۰) مردم روسیه را به تعجب واداشت. او از مقام خود کناره‌گیری کرد و ادارهٔ امور را تا برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری در سه ماه آتی، به دست پوتین سپرد. همای سعادت بر شانهٔ پوتین فرود آمده بود. او نیز زمانی که بچه بود در قصه‌ها شنیده بود که تحویل سال نو می‌تواند با برآورده شدن غیرواقعی‌ترین آرزوها شگفتی بیافریند. از اوایل سال ۲۰۰۰ تقریباً معلوم بود چه کسی در انتخابات پیروز خواهد شد، اما این احتمال هم وجود داشت که انتخابات به مرحلهٔ دوم کشیده شود. پوتین در همان مرحلهٔ اول با کسب بیش از سی و نه میلیون رأی انتخاب شد.

در آستانهٔ انتخابات این پرسش مطرح بود که انتخاب پوتین چه دستاوردهایی به دنبال خواهد داشت. اگرچه مهم‌ترین مسئلهٔ مورد توجه روس‌ها حل مسئلهٔ چچن بود و پوتین در همان دوران کوتاه نخست‌وزیری ثابت کرده بود که پیروز جنگ چچن خود اوست، به